

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۹۵/۰۹/۲۸

مشروعیت تقیه در روایات ائمه طاهریں (علیهم السلام) (۳)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله لا سیما علی مولانا بقیة الله و اللعن الدائم علی أعدائهم أعداء الله الی یوم لقاء الله بحث ما در رابطه با تقیه بود و تقیه از دیدگاه اهل بیت (علیهم السلام) را بررسی می کردیم. در ادامه بحث به روایت «معلی بن خنیث» رسیدیم که حضرت به ایشان فرمودند:

«یا مُعَلِّی إِنَّ الْمُذِیْعَ لِأَمْرِنَا كَالْجَاحِدِ لَهُ»

ای معلی! کسانی که امر ما را منتشر و برملا می کنند همانند کسانی هستند که امر ما را انکار می کنند.

الکافی، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ج ۲،

ص ۲۲۴، ح ۸

همچنین امام صادق (علیه السلام) فرمودند: نود درصد دین در تقیه است، هرکسی که تقیه ندارد دین ندارد. در ادامه به روایتی از امام هشتم (سلام الله علیه) رسیدیم که حضرت فرمودند:

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ»

کسی که تقوا و ورع ندارد، دین ندارد.

کمال الدین و تمام النعمة، نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ج ۲،

ص ۳۷۱، ح ۵

فرق «تقوا» و «ورع» در یک جمله این است که «تقوا» عبارت از اتیان واجبات و ترک محرمات است، اما «ورع» مقداری بالاتر است و به معنای اتیان مستحبات و ترک مکروهات است. اگر عوام فهم و همه‌فهم بخواهیم معنا کنیم باید بگوییم که دامنه ورع مقداری فراتر از تقوا است.

در روایت هم وارد شده است کسانی که از مشتبهات و مکروهات اجتناب می‌کنند، قطعاً در محرمات واقع نمی‌شوند. کسانی که به مستحبات عمل می‌کنند، قطعاً واجبات را ترک نمی‌کنند.

اضافه بر این، روایتی که شیعه و سنی از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل کرده است، روایتی بسیار مهمی است. پیغمبر اکرم می‌فرماید: بهترین وسیله تقرب به من، واجبات است و از آن بالاتر، این است که هیچکسی به من تقرب نمی‌جوید، همانند تقریبش به مستحبات.

«فَاذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتَ سَمِعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ لِسَانَهُ فَبِي يَنْطِقُ وَ بِي يَبْصُرُ وَ بِي يَسْمَعُ»

زمانی که به مستحبات عمل می‌کند من زبان او می‌شوم، چشم او می‌شوم، گوش او می‌شوم، وقتی سخن می‌گوید از زبان من سخن می‌گوید و وقتی نگاه می‌کند با چشم من نگاه می‌کند و با گوش من می‌شنود.

منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، نویسنده: هاشمی خوبی، میرزا حبیب الله، مترجم: حسن زاده آملی،

حسن و کمره ای، محمد باقر، ج ۱۳، ص ۲۲۱

این مرتبه، مرتبه خلیفه الهی است که انسان به مرتبه‌ای می‌رسد که چشم برزخیه باز می‌کند و حقایق عالم را می‌بیند و صدای تسبیح ملائکه بلکه جمیع جمادات را هم می‌شنود؛ زیرا:

(وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ)

و اصولاً هیچ موجودی نیست مگر آنکه با حمدش خداوند را منزّه می‌دارد ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید.

سوره اِسْرَاء (۱۷): آیه ۴۴

روایت امام رضا (سلام الله علیه):

امام رضا (علیه السلام) در ادامه روایت می‌فرمایند:

«وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَغْمَلُكُمْ بِالتَّقِيَّةِ»

هرکسی که تقیه ندارد ایمان ندارد و گرامی‌ترین شما در نزد خدا کسی است که بیشتر به تقیه عمل می‌کند.

«فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِيَّيَّ مَتَى»

پرسید: یابن رسول الله! تقیه تا چه زمانی ادامه دارد؟!!

«قَالَ إِيَّيَّ يَوْمَ الْوَقْتِ الْمَغْلُومِ وَ هُوَ يَوْمُ خُرُوجِ قَائِمِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»

حضرت فرمودند: تا زمان مشخصی که حضرت مهدی ما خروج می‌کند.

«فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا»

هرکسی تقیه را قبل از خروج حضرت ولی عصر ترک کند، از ما نیست.

کمال الدین و تمام النعمة، نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ج ۲،

ص ۳۷۱، ح ۵

مشخص است که مادامی که ظالمین و مستبدین در جامعه حضور دارند و از ناحیه آنها احساس خطر شود، تقیه هم وجود دارد.

تنها زمانی که ترسی وجود ندارد و حکومت اسلامی بر جامعه حکومت می‌کند و عدل در سراسر جهان گسترده است و کسی نسبت به جان و مال و عرضش احساس خطر نمی‌کند، بعد از آمدن حضرت ولی عصر (ارواحنا له الفداه) است؛ زیرا:

«يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا، كَمَا مَلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا»

کافی، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب، محقق / مصحح: دارالحدیث، ج ۲، ص ۱۵۱، ح ۸۹۷

در این زمینه روایتی از امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل شده است که در کتاب «تفسیر قمی» وارد شده است.

بحثی پیرامون کتاب تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»

مشهور است که تمام روایات «تفسیر قمی» صحیح است و تمام روایات آن ثقه هستند. این مبنا، مبنای آیه الله العظمی خوئی (رضوان الله تعالی علیه) نسبت به «تفسیر قمی» بوده است که البته در اواخر عمر نظرشان را تعدیل فرمودند. ولی به نظر ما، که از سال ۱۳۶۹ تدریس رجال را در حوزه شروع کردیم، در همان سال اول هم که در همین مدرسه فیضیه بحث داشتیم، گفتیم که ضمن اینکه فرمایشات آقای «خوئی» را می‌بوسیم و روی چشممان قرار می‌دهیم، ولی نظرات ایشان به هیچ وجه نظر صحیحی به نظر نمی‌رسد و تمام شاگردانشان هم نظر آقای «خوئی» را رد کردند!

چرا که کتاب تفسیری که الآن به نام «تفسیر قمی» در دست ماست، همگی روایات «علی بن ابراهیم» نیست؛ بلکه مخلوطی از تفسیر «علی بن ابراهیم» و تفسیر «ابی الجارود» است.

شما مشاهده کنید در بیش از چهل یا پنجاه مورد روایتی را از «علی بن ابراهیم» نقل می‌کند و در کنار آن می‌گوید: «و من هنا رجع إلی تفسیر علی بن ابراهیم» و به تفسیر «ابو الجارود» توجه می‌کند. «زیاد بن منذر» از بنیانگذاران و مروجین فرقه زیدیه در طبرستان و مازندران فعلی بوده است. حال کاری به ثقه بودن یا نبودن او نداریم، اما این شخص بحث «تفسیر ابو الجارود» را مطرح می‌کند و زمانی که تفسیر او تمام می‌شود، می‌گوید: «و من هنا رجع الی تفسیر علی بن ابراهیم» یا «رجع إلی تفسیر علی بن ابراهیم»!!

بنابراین اولاً این تفسیر مال «علی بن ابراهیم قمی» نیست. ثانیاً این کتاب، تألیف خود «علی بن ابراهیم» هم نیست، بلکه تألیف یکی از شاگردان ایشان به نام «ابوالفضل العباس» است که شخصی مجهول است.

به عبارت دیگر شخصی که این تفسیر را به رشته تحریر درآورده است، خودش مجهول است. و زمانی که این دو اشکال اساسی به این کتاب وارد شده باشد، ما نمی‌توانیم به آن عمل کنیم. بله، فرمایش اخیر آقای «خوئی» فرمایش متینی است. اگر در جایی روایت مستقیم از «علی بن ابراهیم» باشد، ما می‌توانیم بگوییم که «مروی عنه» او ثقه است؛ آن هم «مروی عنه» بلا واسطه نه مع الواسطه!

تعبیری که در اول تفسیر دارد که می‌گوید: "من نقل نمی‌کنم مگر از ثقه" قدر متیقن اساتید «علی بن ابراهیم» را شامل می‌شود، نه اساتید اساتید و نه اساتید اساتید!

یعنی این‌طور نیست که اگر «علی بن ابراهیم» در سند هر روایتی قرار گرفت، تا معصوم، همه راویان ثقه باشند. نه، چنین چیزی اثبات نمی‌شود. بله احتمال می‌رود، و احتمال هم هست که این حرف درست نباشد و نتیجه هم تابع اخص مقدمات است.

قدر متیقن این است که «مروی عنه» علی بن ابراهیم، ثقه هست. یعنی راوی اول که از «علی بن ابراهیم» نقل می‌کند ثقه هست. البته این مسئله مشروط بر این است که ما تضعیف مقابلی نداشته باشیم؛ یعنی توثیق «علی بن ابراهیم» معارض با تضعیف «شیخ طوسی» و «نجاشی» و دیگران نباشد.

اگر توثیق ایشان با تضعیف دیگران همراه باشد، باز هم از درجه اعتبار ساقط است؛ زیرا توثیق «علی بن ابراهیم» توثیق عام است و تضعیف «شیخ طوسی» و «نجاشی» تضعیف خاص است و تضعیف خاص هم مقدم بر توثیق عام است.

دوستان توجه داشته باشند که بزرگان ما متفقاً علیه، این کتاب را به عنوان اینکه مربوط به «علی بن ابراهیم» هست تلقی کردند. فرضاً ضعف راوی «ابوالفضل العباس» را اشکالی نگیریم این قضیه وجود دارد.

عرض کردم ما این مسئله را به عنوان قرینه می‌گیریم؛ در جایی که ما هیچ روایتی جز روایت «علی بن ابراهیم» نداریم، می‌گوییم عمل کردن به تفسیر «علی بن ابراهیم» با این شرایط، بهتر است از این است که برویم زیر پرچم اصول عملیه سینه بزیم. این مسئله بهتر از این است که با اصالة البرائة، اصالة الاشتغال و استصحاب بخواهیم حکمی را اثبات کنیم.

بنده بر این عقیده هستم که اگر یک روایت ضعیف هم باشد، - نه روایت کذب و دروغ. که روایت کذب اصلاً حجیت ندارد و ظن آور هم نیست. - اگر ضعف روایت به خاطر جهل و ارسال راوی باشد، عمل کردن به این روایت از سینه زدن زیر پرچم اصول عملیه بهتر است؛ حال شرعیه باشد یا عقلیه باشد فرقی نمی‌کند.

زیرا اصول عملیه، «دلیل من لا دلیل له» است، اما حدیث ضعیف اگر از سه مورد بیشتر باشد مستفیض و ظن آور است. و اگر چنانچه خبر، خبری واحد باشد در دوران امر بین عمل به روایت ضعیف یا رفتن به سراغ اصالة البرائة و اشتغال و احتیاط و امثال این، عمل به این روایت صحت بیشتری دارد؛ زیرا احتمال رسیدن به نظر معصوم بیشتر است.

مرحوم «قمی» متوفای ۳۱۰ هجری است که حدود ۱۹ سال قبل از «کلینی» از دنیا رفته است. او در کتاب خود نقل می‌کند که پیغمبر فرمودند:

«مَثَلُ مُؤْمِنٍ لَا تَقِيَّةَ لَهُ كَمَثَلِ جَسَدٍ لَا رَأْسَ لَهُ»

مؤمنی که تقیه ندارد، همانند جسدی است که سر ندارد.

وسائل الشیعة، نویسنده: شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت عليهم

السلام، ج ۱۶، ص ۲۲۲، ح ۲۱۴۱۰

روایت دیگری از مرحوم قمی (رضوان الله تعالی علیه) در این زمینه بیان شده است. دقت کنید که این پدر و پسر یعنی «علی بن ابراهیم» و «ابراهیم بن هاشم» خدمتی به تراش شیعه کرده‌اند که از صدر اسلام تاکنون بی نظیر بوده است نه کم نظیر!

احادیث این پدر و پسر قریب به پنج هزار روایت است که در کتب اربعه از جمله کتاب «کافی» گردآوری شده است. این حجم روایات روشنگر این است که این افراد شبانه روز ملازم نقل روایت بودند.

زمانی که پدر بزرگوارشان به قم آمدند، حوزه علمیه قم دچار افراط شدیدی شده بود. در آن زمان هرکسی در فضایل معصومین یا نسبت به علم غیب معصومین روایتی نقل می‌کرد، بلافاصله برچسب غلو به او می‌زدند و او را «کاذبِ غال» خطاب می‌کردند.

در آن زمان هرکسی را به حوزه علمیه قم قبول نمی‌کردند. «احمد بن محمد بن خالد» را به کاشان تبعید کردند، «سهل بن زیاد» را به ری تبعید کردند و به بیان بهتر روات و شخصیت‌های بزرگ را قلع و قمع می‌کردند.

در چنین جوی «ابراهیم بن هاشم» به قم آمدند و حوزه درسی تشکیل دادند که تمام قمیین پای درس او می‌نشستند. که «نجاشی» در مورد او می‌گوید:

«أول من نشر حديث الكوفيين بقم هو(ابراهیم بن هاشم)»

فهرست اسماء مصنفی الشیعة، نویسنده: النجاشی، ص ۱۶، باب ۱۸ ابراهیم بن هاشم

اگر ما در وثاقت آقای «ابراهیم بن هاشم» هیچ دلیلی جز مقبولیت او نزد حوزه علمیه قم در آن عصر افراطی شدید نداشته باشیم، همین مورد در اعتبار روایات «ابراهیم بن هاشم» کافی است.

البته عزیزان در نظر داشته باشند که ما متأسفانه توثیق خاصی نسبت به «ابراهیم بن هاشم» نداریم جز همان تعبیری که آقای خوئی (رضوان الله تعالی علیه) زمانی که می‌آیند، می‌گویند: «سید بن طاووس» در کتاب «فلاح السائل» روایتی را نقل می‌کند، «ابراهیم بن هاشم» در سند آن روایت هست که می‌گوید:

«و رواية الحديث ثقات بالاتفاق»

فلاح السائل و نجاح المسائل، نویسنده: ابن طاووس، علی بن موسی، ص ۱۵۸، الفصل التاسع عشر
فیما نذکره من فضل صلاة الظهر و صفتها و بعض أسرارها و جملة من تعقیبها و سجدتی الشکر و ما
یتبعها

آقای «خوئی» از اینجا شهادت «سید بن طاووس» بر وثاقت «ابراهیم بن هاشم» را ثابت می‌کند؛ البته این مسئله هم قابل بحث است.

دو کتابی که آبروی شیعه را پایمال کرد!!

یک نکته مهمی را هم دوستان توجه داشته باشند که اخیراً دو تا کتاب نوشته شده است که جز آبروریزی برای شیعه چیزی را به دنبال نداشته است. بنده معتقدم که این کتب قلب امام زمان را به درد آورده است. یکی «الصحيح الكافي» و دیگری «مشرة البحار» که توسط شخصی افغانی به نام «بهبودی» و «محسنی» نوشته شده است

ضربه‌ای که این دو کتب به شیعه زده است، شاید از ضربه وهابیت بیشتر است. متأسفانه الآن در شبکه‌های وهابی عمدتاً برای تضعیف روایات مربوط به حضرت ولی عصر (ارواحنا له الفداه) و تضعیف روایات امامت به همین کتاب «الصحيح الكافي» استناد می‌کنند.

ما به این دو بزرگوار احترام می‌گذاریم و هر دو این افراد برای ما عزیز هستند. یکی از این دو بزرگوار دست پرورده حوزه علمیه قم و دیگری دست پرورده حوزه علمیه نجف هست.

ضمن اینکه نسبت به شخصیت این دو فرد احترام می‌گذاریم، اما نسبت به عملکرد این دو بزرگوار منتقد هستیم؛ زیرا به دست دشمنان اهل بیت و دشمنان شیعه بهانه داده‌اند.

اگر قرار بود «صحيح كافي» بنویسند، «شيخ طوسي» و «شيخ صدوق» می‌نوشتند. «کلینی» متوفای ۳۲۹ هجری است، «شيخ صدوق» متوفای ۳۸۱ هجری است، «شيخ طوسي» متوفای ۴۶۰ است. اینها می‌نوشتند.

«سید مرتضی» متوفای ۴۳۵ هجری است و یا «شيخ مفيد» متوفای ۴۱۳ هجری است. «علامه حلی» و «صاحب جواهر» و دیگر علمای نامبرده همگی می‌توانستند این کتاب را بنویسند.

شما ببینید «سهل بن زیاد آدمی» نزدیک دو هزار روایت دارد. بسیاری از بزرگان ما در رابطه با وثاقت و ضعف او اختلاف دارند. من از شما سؤال می‌کنم که «شيخ طوسي» در کتاب «فهرست» در مورد او می‌گوید: «ضعیف

جداً»، اما در کتاب «رجال» می‌گوید: «ثقة»! شما می‌خواهید چکار کنید؟! ما اصلاً کاری به تعارض بین «نجاشی» و «شيخ طوسي» هم نداریم. این بحث، بحث اجتهادی است.

مجتهدی با توجه به قرائن و شواهد بر وثاقت «سهل بن زیاد» استفاده می‌کند و به روایات او عمل می‌کند. در برابر این، فقیه دیگری می‌آید به قرائن و شواهد و ادله وثاقت آقای «سهل بن زیاد» قانع نمی‌شود و روایات او را ترک می‌کند.

ما نمی‌توانیم نظری را بدهیم و مثلاً بگوییم می‌خواهیم تمام احکام شرعی صحیح را بنویسیم. برای این کار شروع کنیم مثلاً از زمان شیخ طوسی فتاوی صحیح را مشخص کنیم!! اینه که اصلاً درست نیست!

هرکسی مقلد یک مرجع تقلید است و اوست که می‌گوید حکم شرعی صحیح این است و حکم شرعی غیر صحیح این است. درست نیست که من پیام و احکام شرعی صحیح را بنویسم.

اگر من «الصحيح من الكافي» و یا «الصحيح من الشريعة» بنویسم همه به من می‌خندند و می‌گویند: شما دارید نظر مراجع را تخطئه می‌کنید!!

هر مرجعی به هر نتیجه‌ای که می‌رسد، برای آن بزرگوار و مقلدین او محترم و حجت است و به آن عمل می‌کند. هیچ مرجعی هم نمی‌تواند بگوید که مقلدین شما باید به فتوای من عمل کنند!

مرحوم «علامه مجلسی» در «مرآة العقول» تنها نظرات خودش را می‌نویسد و می‌گوید: این روایت با مبنای شیعه صحیح است.

درست نیست ما بگوییم «الصحيح من الكافي» این است، «الصحيح من التهذيب» این است، «مشرعة البحار» بنویسیم. آقای «خوئی» هم در مقام استنباط می‌گوید که این روایت صحیح است و من به آن عمل می‌کنم و این روایت ضعیف است و من آن را رد می‌کنم.

این مسئله با نظر مرحوم «علامه» فرق می‌کند. «علامه» می‌گوید: نظر شخصی من این است. پدر بزرگوار ایشان هم در کتاب «روضه المتقین» نظر می‌دهند و در بسیاری از مواقع نظر پدر و پسر با هم اختلاف دارد.

در بسیاری از موارد اتفاق افتاده است که «علامه» روایتی را «صحیح» می‌خوانند و پدرشان آن را «حسن» می‌شمارد، یا ایشان روایتی را «ضعیف» می‌خوانند درحالی‌که پدرشان روایت را «مرسل» تشخیص می‌دهد.

این مسئله متفاوت از این است که ما بگوییم «الصحيح من الكافي» به این معناست و «الضعيف من الكافي» به این معناست! ما یک مرتبه بیائیم قرائن و شواهد را بیان کنیم، سپس بر روایات «کافی» همانند «استدلال جواهری» استدلال کنیم. این خیلی محترم است.

باید همان طوری که آقای «مجلسی» این کار را انجام دادند، من هم بگویم این روایت به این دلیل ضعیف است و این روایت به این دلیل صحیح است؛ نه اینکه فهرستی بنویسم و یک مرتبه سه هزار یا چهار هزار یا پنج هزار روایت «کافی» را ضعیف خطاب کنم.

در حال حاضر وهابیت این چنین عمل می‌کنند؛ مشاهده کنید در شبکه‌های وهابی عمده‌تاً این دو کتاب ملاک رد احادیث «کافی» و «بحار» شده‌اند؛ ما هم کاری نمی‌توانیم انجام بدهیم.

در هر صورت این بحث، بحثی اجتهادی است و اساساً بحث رجال، بحث اجتهادی است. در همین بحث ابراهیم بن هاشم، اگر کسی معتقد به توثیق خاص «ابراهیم بن هاشم» باشد و ما هم توثیق نداریم باید طبق این نظر، نزدیک پنج هزار روایت را دور بیندازید!!

اصلاً لازم نیست که ما «الصحيح من الكافي» بنویسیم، همین که یک مرتبه بگوییم روایات «ابراهیم بن هاشم» همگی ضعیف است، با این حرف ما حدود پنج هزار روایت را دور ریختیم و اصلاً به آن نیازی نداریم.

«ابراهیم بن هاشم» در طبقه «سهل بن زیاد» است و هم طبقه هستند. اگر دو هزار روایت او را هم ضعیف خطاب کنیم، حدود هفت هزار روایت دور ریخته شده است.

لذا من معتقدم که دوستان و بزرگواران باید مقداری بیشتر دقت کنند. طبق فرموده معصومین باشیم که می‌فرمایند:

«كُونُوا لَنَا زِينًا، وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شِينًا»

الأمالی، نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی، ص ۴۰۰، ح ۱۷

شاید این آقایان نظرشان نظر محترم و مقدسی بوده است! ما نسبت به هردو این بزرگواران احترام می‌گذاریم و برای ما عزیز هستند، اما کتاب‌هایشان کتاب‌هایی مضر برای تشیع است.

روایت امام حسن مجتبی (سلام الله علیه):

روایتی از امام حسن مجتبی (سلام الله علیه) وارد شده است که می‌فرماید:

«إِنَّ التَّقِيَةَ يَصْلُحُ اللَّهُ بِهَا أُمَّةً لِصَاحِبِهَا مِثْلُ ثَوَابِ أَعْمَالِهِمْ»

تقیه‌ای که برای یک ملت صلاح‌آور باشد، معادل ثواب اعمال تمام ملت است.

طبق این روایت اگر کسی تقیه‌ای را به کار ببرد که نتیجه این تقیه به صلاح امت باشد، پاداش این تقیه معادل اعمال امت است.

«فَإِنْ تَرَكَهَا أَهْلَكَ أُمَّةً تَارِكًا شَرِيكَ مَنْ أَهْلَكَهُمْ»

اگر تقیه را ترک کند و امتی را هلاک کند، تارک این تقیه شریک کسی است که این امت را هلاک کرده است.

وسائل الشيعة، نویسنده: شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت عليهم

السلام، ج ۱۶، ص ۲۲۲، ح ۲۱۴۱۲

الآن در حال حاضر دو شبکه شیطانی، یکی در لس آنجلس به نام «شبکه اهل بیت» و در لندن به نام «شبکه فدک» پایه‌گذاری شده است. نتیجه فحاشی‌ها و اهانت‌هایی که در این شبکه‌ها انجام می‌شود به امت برمی‌گردد.

فحاشی‌های این افراد باعث می‌شود که مذهب شیعه را زیر سؤال ببرند و آنان را دم گلوله‌های دشمن قرار بدهند. قطعاً کار این افراد در حقیقت وسیله قتل و اهانت و قتل و تحقیر شیعه است و در گناه این افراد شریک هستند.

این دو شبکه، فردای قیامت به جهت اهانت‌هایشان که مقام معظم رهبری از آن‌ها به شیعه انگلیسی تعبیر کردند، این افراد در ضرر زدن به شیعیان و جنایات داعش سهیم هستند و در آن هیچ شک و شبهه‌ای نیست. در فاجعه اسپایکر، هزار و هفتصد جوان شیعه را قتل عام کردند و هر گلوله‌ای که می‌زدند، می‌گفتند: "این گلوله انتقام توهینی است که «یاسر الحبیب» در «شبکه فدک» به عایشه کرده است."

لذا حضرت می‌فرماید:

«تارکها شریک من أهلكهم»

تارک تقیه شریک کسی است که موجب هلاکت امت می‌شود.

یقیناً فردای قیامت امثال «یاسر الحبیب» در قتل ۱۷۰۰ جوان شیعه و هزاران جوان شیعه و اهل سنت دیگر، شریک خواهد بود. شیعه و سنی برای ما فرقی ندارد؛ هر گوینده «لا إله إلا الله» و «محمد رسول الله» برای ما فرقی نمی‌کند و محترم است.

ما قتل داعشی که شمشیر گرفته است و می‌خواهد ما را بکشد را واجب می‌دانیم، اما بعد از کشتن او غسل دادن و کفن کردن و نماز خواندن بر جنازه او و دفن کردن او در قبرستان مسلمانان را هم واجب و لازم می‌دانیم.

این مسئله فتوای تمام فقها و تصریح کلام حضرت امیرالمؤمنین علی (سلام الله علیه) در خطبه ۱۲۷ نهج البلاغه هست که می‌فرمایند:

«وَيَاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّادُّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّادُّ مِنَ الْعَنَمِ لِلذُّبِّ»

نهج البلاغة، نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، محقق / مصحح: صالح، صبحی، ص ۱۸۴، خ

۱۲۷

در ابتدای این خطبه حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) می‌فرماید: رسول گرامی اسلام دستور داد شخصی که مرتکب زناى محصنه شده بود را سنگسار کردند، اما بعد از سنگسار اموال او را میان ورثه‌اش تقسیم کردند. این‌طور نیست که وقتی او کشته شد و حد جاری شد، دیگر هیچ احترامی نداشته باشد. اگر کسی را به خاطر زناى محصنه شلاق می‌زدند، بعد از جاری کردن حد از بیت المال به او قدری مال می‌دادند تا با دختران مسلمین ازدواج کند.

ظلم و جنایتی که یک مسلمان انجام می‌دهد، به هیچ وجه مانع سقوط حق مسلم او که برای هر مسلم وجود دارد ساقط نمی‌شود.

بنابراین هرکسی که شهادتین را بر زبان جاری کند و ارتدادشان برای ما قطعی نشود، برای ما محترم است؛ همان‌طور که حضرت در مورد «خوارج» فرمودند:

«إِخْوَانُنَا بَعْوَا عَلَيْنَا»

وسائل الشیعة، نویسنده: شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت عليهم

السلام، ص ۸۲، ح ۲۰۰۳۲

البنه توجه کنید که حساب ناصبی‌ها جداست. ناصبی به معنای کسی که نسبت به اهل بیت ناسزا بگوید. اگر نصب کسی محرز شود، ما ناصبی را کافر مطلق می‌دانیم.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته